

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری در متون منظوم

محسن لطف‌آبادی*

اللهیار خلعتبری**، عطاءالله حسینی***

چکیده

جامعه ایران در قرن هشتم هجری که مصادف با زوال حکومت ایلخانی بود، یکی از دوران‌های بی‌ثبات تاریخی خود را پشت‌سر می‌گذاشت. در این دوران، همواره حس ناامنی وجود داشت، همه‌چیز کوتاه‌مدت بود، جنگ‌های مداوم رخ می‌داد، حکومت‌ها عوض می‌شد، و در یک کلام میزان ناپایداری‌ها به اوج خود رسیده بود. در این مقاله، با روش توصیفی - تحلیلی، مولفه‌های ناپایداری اجتماعی، در قرن هشتم، از دیدگاه شاعران و چگونگی انعکاس آن در دیوان آنها، مورد بررسی قرار می‌گیرد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که برخی از مولفه‌ها نظیر ناامنی و خشونت گسترده، برتری یافتن افراد دون پایه، پری‌شانی احوال مردم، شکایت از اوضاع زمانه و میگزساری بیشتر از همه در دیوان شعرای این دوران بازتاب یافته است. مطابق دیوان شعرا، در قرن هشتم مردم به لحاظ روحی و روانی در اضطراب و نگرانی به سر می‌بردند. به گفته آنها، مردم در این زمانه شاد نبوده و غم همدم‌شان است. به زعم آنها، در این شرایط، مردم انزوا پیموده و به امید گشایشی در آینده هستند. همچنین، بسامد واژگان منفی و خشونت‌بار در دیوان آنها بالاست.

کلیدواژه‌ها: ایران، قرن هشتم هجری قمری، ناپایداری اجتماعی، توده مردم.

* دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)، mohsenlotfabadi@gmail.com

** استاد گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، mohsenlotfabadi@yahoo.com

*** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، a_hassani5@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۱۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۲۵

۱. مقدمه

جامعه ایران در تاریخ پر فراز و نشیب خود، دوره‌های مختلف ثبات و ناپایداری را از سر گذرانده است. از این حیث، دوران میانه تاریخ ایران، از اهمیت فراوانی برخوردار است. تاریخ ایران در این ادوار به لحاظ سیاسی — اجتماعی شاهد تحولات مختلفی بوده است. نیمه دوم این دوران در مقایسه با نیمه اول آن، به علت هجوم و ورود مغول، وجه ناپایداری و نبود نظم سیاسی — اجتماعی برجسته‌تر است. در این بین میزان بی‌ثباتی بعد از فروپاشی حکومت ایلخانی (۷۳۶ق) تا برآمدن سلسله صفوی (۹۰۷ق) به اوج خود می‌رسد. از این زمان تا روی کار آمدن حکومت صفوی (حدود ۱۷۱ سال) دیگر سلسله متمرکز و قدرتمندی بر ایران حکومت نمی‌کند، بلکه در بخش‌های مختلف آن حکومت‌های کوچک محلی (بیشتر آنها تبار مغولی داشتند) به سبک «صحراگردی و کوچ‌نشینی» زندگی می‌کردند و هر یک داعیه استقلال داشتند. در این دوران، با تقسیم شدن ایران به تکه‌های مختلف، جابجایی‌های متعدد قدرت رخ می‌داد و به لحاظ سیاسی، جامعه ایران در وضع دیگری نسبت به گذشته قرار گرفت.

از مشخصه‌های اصلی این دوران، زد و خوردهای دائمی مخرب بین امراء کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین بوده است که جامعه را تا ورطه نیستی می‌کشاند. در تاریخ ایران در این دوران، منطق، منطق زور است و کسی که زورمندتر است، پیروز است. میزان ناامنی و خشونت در این دوران را می‌توان از کاربرد فراوان واژگانی نظیر «تسخیر»، «تصرف»، «تاراج»، «خشونت»، «راهزنی»، «چپاول»، «غارت»، «قتل عام»، «ویرانی» و غیره در منابع تاریخی دریافت. نبود حکومت مرکزی نیرومند، تأثیر زیادی در به وجود آمدن این اوضاع داشت. در واقع، در این دوران نمی‌توان نشانه‌هایی از یک جامعه سالم دید که مردمش احساس امنیت کنند؛ بنابراین، چیزی که در این دوران چشمگیر است، هرج و مرج و بی‌ثباتی است. بی‌ثباتی ویژگی مهمی است که در این دوران دیده می‌شود و بقیه مسائل تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد.

۲. ضرورت تحقیق

تحقیقاتی که برای شناخت جامعه ایران و موضوع بی‌ثباتی در قرن هشتم صورت گرفته‌اند، عمدتاً بر داده‌های کتب تاریخی استوار هستند و کمتر از دریچه متون ادبی به این موضوع

نگریسته شده است. تحقیقات تاریخی بر اساس متون ادبی دنیای تازه‌ای را به روی تاریخ پژوه باز می‌کند و یکی از مهم‌ترین عرصه‌ها برای تحقیقات تاریخی است. زیرا شعر و ادبیات، جدای از جنبه زیبایی‌شناختی و آفرینشگری آن، تاریخ یک سرزمین را نیز در خود بازتاب می‌دهد و با پی بردن به روح ادبیات یک سرزمین، می‌توان درک درست‌تری از تاریخ آن داشت.^۱ شعرای قرن هشتم، نسبت به زمانه خود حساس بوده، و به همین دلیل، اوضاع آن را در اثر خود بازتاب می‌دهند و در صدد اصلاح آن هستند. ابیات آنها پر از اصطلاحات و مضامین کنایه‌آمیز و زیرکانه است که ناهنجاری‌های زمان خود را بازگو می‌کند. بنابراین، با توجه به کمبودهای متون تاریخی که تمرکز خود را بیشتر به موضوعات سیاسی — نظامی معطوف می‌کنند، بررسی مسائل اجتماعی از طریق متون ادبی بسیار راهگشاست.

پژوهش حاضر با استفاده از منابع منظوم، به بررسی نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری پردازد تا تصویری از وضعیت جامعه ایران در این زمان می‌پردازد. لذا مسأله پژوهش را به صورت پرسش‌های زیر مطرح می‌نماید: ۱ — کدام عناصر ناپایداری اجتماعی در دیدگاه شعرای قرن هشتم برجسته‌تر است؟ ۲ — مولفه‌های ناپایداری اجتماعی چگونه در آثار شعرای قرن هشتم بازتاب یافته است؟

۴. پیشینه تحقیق

در کتاب‌ها و مقالاتی که در ارتباط با قرن هشتم نوشته شده‌اند، با استفاده از داده‌های منابع تاریخی به شرایط ناپایدار جامعه پرداخته شده است و آنها معمولاً از داده‌های منابع ادبی به شکل حاشیه‌ای استفاده کرده‌اند. در ادبیات برخی کتب تحقیقی از اهمیت شناخت جامعه از طریق متون ادبی سخن گفته‌اند. برای نمونه عطاءالله حسینی (۱۳۹۴) در کتاب *ادبیات تاریخ‌نگار؛ خداوندان و مردمان؛ هدایت الله ستوده (۱۳۸۷)* در کتاب *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی؛ فریدون وحیدا (۱۳۹۰)* در کتاب *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی؛ و محمد پارسانسب (۱۳۹۲)* در کتاب *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی از آغاز تا سال ۱۳۵۷*، هنگامی که به متون ادبی قرن هشتم می‌پردازند، به طور خلاصه از وضعیت جامعه آن زمان سخن می‌گویند. آنها مولفه‌های ناپایداری اجتماعی را بررسی نکرده و داده‌های کمی جهت توضیح موضوع به دست می‌دهند. علاوه بر این، به غیر از کتاب *ادبیات تاریخ‌نگار*، بقیه فقط از پرتو

شعرای معروف این دوره نظیر عبید زاکانی و حافظ شیرازی سخن می‌گویند و داده‌های شعرای دیگر در آثارشان دیده نمی‌شود. روش تحقیق در این مقاله روش تحلیلی تاریخی با شیوه گردآوری کتابخانه‌ای داده‌ها است.

۵. بحث

بعد از تاخت و تازهای مغولان و با تأسیس حکومت ایلخانی، ایران به یک ثبات محدودی رسید، به طوری که تأسیس این سلسله را می‌توان التیامی بر او ضاع نابسامان جامعه ایران دانست. بار دیگر نظام یکپارچه و مستقل سیاسی بر کشور حاکم شد و سلاطین ایلخانی در رأس هرم سیاسی قرار گرفته و اکثر مناطق ایران تحت قلمرو آنان بود. با اقدامات برخی سلاطین ایلخانی - به ویژه غازان خان - و مشاوران ایرانی‌شان، آرامش به کشور بازگشت و ویرانی‌های گذشته تا حدودی بهبود یافت. به عبارت دیگر، نظم سیاسی جامعه ایران که با یورش مغولان بهم ریخته بود، بار دیگر بازگشت و نظام سیاسی متمرکز گذشته مجدداً استمرار یافت.

اما این تنها التیامی کوچک بر بدنه سیاسی جامعه ایرانی بود، و خوی بدوی مغولی اجازه ثبات و امنیت کامل را در جامعه ایران نمی‌داد. به عبارت دیگر، تنها ثباتی نیمه جان بر کشور حاکم شد. همانطور که می‌دانیم در زمان حکومت ایلخانی، فرمانروایان، شاهزادگان و طوایف متعدد مغولی در مناطق مختلف ایران حاکمیت داشته و قدرت‌نمایی می‌کردند. آنها اگرچه از ایلخان متابعت می‌کردند، اما در زمان‌هایی که قدرت ایلخان رو به ضعف می‌رفت، دست به جنگ‌ها و ویرانی‌هایی می‌زدند و ناامنی را بر کشور حاکم می‌کردند.

در سال‌های پایانی سلسله ایلخانی تا تشکیل حکومت صفوی (یعنی برای حدود دو قرن)، تشنج‌های سیاسی و اجتماعی با دامنه وسیع‌تری ادامه داشت که جامعه ایران را دستخوش تغییرات رو به زوالی می‌کرد که در ادامه برخی از مؤلفه‌های آن را در قرن هشتم هجری، با استفاده از دیوان شعرا بررسی خواهیم کرد.

قبل از ورود به بحث، این نکته را باید متذکر شد که آنچه که در میان مؤلفه‌های ناپایداری اجتماعی به آن پرداخته خواهد شد، مؤلفه‌هایی است که در دیوان شعرا انعکاس یافته است. برخی از عناصر نظیر بزهکاری، فقر، دزدی و غیره از مؤلفه‌های مهمی هستند که کمتر در دیوان شعرا نمود داشته است. اما، برخی از مؤلفه‌ها نظیر ناامنی و دامنه بی‌رحمی‌ها،

حاکم شدن اشخاص نادان بر جامعه، نالیدن از وضع جامعه، آشفتگی احوال عامه مردم، میگزساری، مؤلفه‌هایی هستند که در لا به لای متون شعرا بیشتر انعکاس یافته است.

۶. ظلم و خشونت و ناامنی

هنگامی اصطلاح «قوم مغول» به ذهن متبادر می‌شود، ابتدا واژگانی چون «خشونت»، «کشتار»، «قتل عام» و واژگانی از این قبیل در ذهن تداعی می‌شود، به طوری که اگر این واژگان مترادف با مغولان دانسته شود، سخنی به گزاف گفته نشده است. دو قرن دوران فرمانروایی مغولان بر ایران (قرون هفتم و هشتم)، مدنیت تا حد زیادی از ایران رخت بر بست و این سرزمین عرصه منازعات سرداران مغول گردید. این ویژگی، در بازه زمانی پژوهش حاضر، یعنی قرن هشتم حتی برجسته‌تر از قرون قبل و بعد خود نیز می‌باشد. این سرداران که هریک داعیه امارت داشتند، به هر جایی که می‌رسیدند، در جهت نیل به منافع سیاسی و اقتصادی خویش از زورگویی و کشتار دریغ نمی‌کردند. اعدادی را که تاریخ‌نویسان از کشتارهای این قرن ارائه می‌دهند، به خوبی گویای قضیه است. تعدد جنگ‌ها و درگیری‌ها میان سرداران مغول نیز بیان‌کننده وجهی دیگر از این بحران است. بنابراین، بیراهه نرفته‌ایم که تاریخ ایران را در این برهه «تاریخ جنگ، منازعه و کشمکش» بنامیم که دامنه ناامنی‌ها را به اوج خود رسانده بود. عبید زاکانی، در رساله دلگشا درباره جنگ‌های پرشمار و البته بیهوده این دوران به طنز می‌گوید که: «سربازی را گفتند چرا به جنگ بیرون نمی‌روی؟ گفت: به خدا سوگند که من یک تن از دشمنان را نشناختم و آنان هم مرا نشناختند، پس دشمنی میان من و آنها چگونه واقع می‌شود؟» (زاکانی، کتابفروشی زوار، بی‌تا: ۲۵۱) عبدالرزاق سمرقندی، هنگام توصیف وقایع سیاسی نیمه قرن هشتم، شعری را در کتاب خویش می‌آورد که بازگوکننده اوضاع آن زمان است:

کشتی تو و کشتند ترا و آنکه ترا کشت هم کشته شد از گردش ایام سرانجام

(سمرقندی، ج ۱، دفتر اول، ۱۳۷۲: ۳۰۴)

اوج این امر، بعد از مرگ ابوسعید و فروپاشی حکومت ایلخانی است که در پی آن آشوب فراوانی در تمام نواحی ایران پدیدار شد. اکثر متون تاریخی که اوضاع سیاسی این دوران را بازگو کرده‌اند، به صورت مستقیم به استقلال‌طلبی و زیاده‌روی‌های سرداران مغول اشاره دارند. (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۳۴۱؛ حافظ ابرو، ج ۱، ۱۳۸۰: ۲؛ سمرقندی، ج ۱، دفتر اول،

ص ۱۵۲) همچنین فتنه‌انگیزی‌های شاخه‌های مختلف طوایف مغولی، در این زمان به اوج خود رسیده بود، به طوری که روزهای پرآشوبی را رقم زده و دست به آزار خلق گشوده بودند. به عبارت دیگر، در این زمان، این طوایف، از فرصتی برای راهزنی دریغ نمی‌کردند و توده مردم، تاجر و کاروان‌ها دستخوش غارت آنها بودند.^۲ این امر، در آثار شاعران این دوران نیز منعکس شده است. مضامین دیوان شعرای این دوران، به صورت مستقیم با اوضاع زمانه پیوند خورده بود. برای نمونه، دیوان شعری مثل سیف فرغانی، ناصر بخارائی، کمال‌الدین مسعود خجندی، عمادالدین فقیه کرمانی، جلال طیب شیرازی، حافظ شیرازی و غیره پر از واژه‌های ناامیدکننده و خشونت‌آمیز نظیر «جور و جفاء» «ستم» «بلا و فتنه»، «کشتار و یغما» «خون خوردن» «خونریز»، «کلبه ویرانه»، «شهر خراب» «درد و غم»، «شمشیر بلا»، «دیده خونابه»، «دل پر خون»، «خون ناحق»، «چشم خون فشان»، «سیلاب غم»، و غیره است. میزان بسامد این واژه‌ها، در این دیوان‌ها بسیار فراوان و بیان‌کننده اوضاع خشونت‌بار جامعه است که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

سیف فرغانی (متوفی بین سال‌های ۷۰۵ تا ۷۴۹ق)، می‌گوید که زمانه او را «ظلم و عدوان» بر گرفته و «عدل و احسان» از آن رخت بر بسته است. وی، در ادامه می‌گوید که در جامعه او، خون افراد «بسان آب روان بوده» و آنچه از آدمیان در این دوران به ارث مانده است، ظلم و تعدی است. (فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۴۴، ۱۹۸) سیف، در جایی دیگر از دیوان خود در انتقادی شدید، کارگزاران سیاسی وقت را مخاطب قرار می‌دهد و آنها را به «سگان و دیوانی» تشبیه می‌کند که به جان مردم افتاده و نشانی از صفات انسانی ندارند؛ حاکمانی که همواره شمشیر به دست بوده و لحظه‌ای از ظلم و ستم نسبت به مردم دریغ نمی‌کردند. به همین جهت، «ران ظلم» را فریه‌تر از «ساق عدل» می‌بیند. او، در انتهای این قصیده نتیجه‌گیری می‌کند که بدی در زمانه او آنچنان فراگیر شده است که زندگانی جز عذاب و مرگ نیست و آدمی در آن آسایش ندارد.^۳ سیف، در قسمتی دیگر از دیوانش نیز با لحنی تند به حاکمان خونریز زمان خود حمله کرده و به دفاع از مردم مظلوم می‌پردازد:

ظالمان خونریز چون فصاد وزی‌شان خلق را	خون دل سر بر رگ جان می‌زند چون بیشتر
هتک استار مسلمانان چنین تا کی کنند	ظالمان خانه سوز و کافران پرده در
از جفای ظالمان و گرم و سرد روزگار	یک جهان مظلوم را لب خشک نانی دیده تر

(همان: ۱۸۱)

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری ... ۱۰۱

به زعم سیف، در این دوران، امنیت چنان از جامعه رخت بسته است که اگر روزی هم برگردد، باز هم ترس بر مردم غالب است، زیرا هر طرفی را فتنه فرا گرفته و خانه‌ها از ویرانی همانند «لانه روباه» شده است. وی، در جای دیگر از دیوان خود نیز از ناامنی، فقر و گرسنگی مردم اینگونه شکایت می‌کند:

عارفان بی‌جای و جامه، عالمان بی‌نان و آب خانقه بی‌فرش و سقف و مدرسه بی‌بام و در
قحط از آن سان گشته مستولی که بهر قوت کشته خواهر را برادر، خورده مادر را پسر

(همان: ۱۸۱)

بدین سبب، می‌گوید در این اوضاع، مردم «ناایمن و خوار» شده و جز غم و تلخی زندگانی چیزی نصیب آنان نمی‌شود. او، در نهایت ناامیدانه می‌گوید که بهترین راه برای رهایی از دردی که از اهل روزگار به آنها رسیده است، مرگ است، و طلب درمان بیهوده خواهد بود.^۴(همان: ۲۱۹ - ۲۱۸)

همام تبریزی (متوفی ۷۱۴ق) می‌گوید در صحرا و شهر فتنه و غوغا به پاست و «سیلاب خون» از دیده‌ها می‌رود. وی، در نهایت به خود امیدواری می‌دهد که این «جور روزگار» پایان یابد. اوحدی مراغه‌ای (متوفی ۷۳۸ق) نیز اشاره دارد که از «ناجنسان» زمان ستم فراوانی بر آنها می‌رود. او، همچنین در منظومه جام جم، به شدت از کارگزاران مغول به علت ویرانی شهرها و روستاها و ناامنی به وجود آمده در آنها انتقاد می‌کند:

مهل، ای خواجه، کین زبونگیران شهر وارون کنند و ده ویران
راه زد کاروان و ده را کرد شحنه شهر مال هردو ببرد
چون کمان رئیس شدی زه نتوان خفت اندر ده
شهر وقتی که بی‌عسس باشد چین ابروی شحنه بس باشد
تیغ حاکم حصار شهر بود داروی درد فتنه قهر بود

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۶۲: ۵۱۳)

عبید زاکانی (متوفی ۷۷۱ق)، در یکی از غزلیات خود می‌گوید که هر جا که «سرکشی» اتفاق می‌افتد، حاصل آن چیزی جز پایمال شدن مردم نیست. (زاکانی، پیک فرهنگ، بی‌تا: ۲۱۲) عبید، در رساله تعریفات به وضعیت سیاسی — اجتماعی جامعه پرداخته و به دست اندرکاران سیاسی جامعه — یعنی مغولان — تاخته است. او، در این اثر، به طنز، «القحط» را «نتیجه ایشان»، «المصادرات» را «سوغات ایشان»، «التالان» را «صنعت ایشان»، «التراش» را

«مال ایشان» و «زلزله الساعه» را «آن زمان که فرود آیند» تعریف می‌کند. (همان: ۳۱۵) عبید، در اخلاقی اشرف نیز در بیان ستم حکام زمان خود کنایه‌وار می‌گوید:

پادشاهان عجم چون ضحاک تازی و یزدجرد بزه‌کار، که اکنون صدر جهنم بدیشان
مشرف است، و دیگر متأخران که از عقب رسیدند، تا ظلم می‌کردند دولت ایشان در
ترقی بود و ملک معمور. چون زمان به کسری انوشروان رسید، او از رکاکت رأی و
تدبیر وزرای ناقص عقل شیوه عدل اختیار کرد، در اندک زمانی کنگره‌های ایوانش بیفتاد
و اثرشان از روی زمین محو شد. چنگیزخان که امروز به کوری اعدا در درک اشفل
مقتدا و پیشوای مغولان اولین و آخرین است تا هزاران هزار بی گناه را به تیغ بی دریغ
از پای در نیاورد، پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت. (همان: ۱۷۲)

عمادالدین فقیه کرمانی (متوفی ۷۷۲ق)، در طریقت‌نامه، با اشاره فتنه‌جویی سران سیاسی
زمان خود می‌گوید به رغم اینکه «شکل آدمی» دارند، اما «دیو سرشت» هستند. او، می‌گوید
آنها بویی از وفا و مروت نبرده و هر زمان ممکن است همانند بلا فرود آیند. به همین دلیل،
از «نامردمیشان» احساس آزدگی می‌کند. (فقیه کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۸) نا صر بخارائی (متوفی
۷۷۹ق) نیز که از این وضعیت به ستوه آمده بود می‌گوید ستم از حد گذشته، و ما را «جور»
فراوان روزگار بس است. به زعم وی، جامعه، به علت همین فتنه‌ها، خراب گشته است.
(بخارائی، ۱۳۵۳: ۵۲، ۱۴۳) به گفته جلال طبیب شیرازی (متوفی ۷۹۵ق)، در دوران او،
کسی از «داس حادثه روزگار ایمن نیست». (طبیب شیرازی، ۱۳۸۹: ۹۷) او در جایی دیگر،
دوران آشوب شیراز در عهد خود را که همزمان با کشمکش و خونریزی‌های سلسله‌های آل
اینجو و آل مظفر بود است، اینگونه منعکس می‌کند:

دل و چشم مردم در این روزگار ز خوناب و خواب آن پراست این تهی
چو آبی، وز آن زردرو مانده‌ای کز آسیب دوران نیایی بهی

(همان: ۲۸۸)

حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۲ق)، یکی از منتقدان اجتماعی مهم این زمان بوده است
و دوران حکومتگران وقت را به «ظلمت شب یلدا» توصیف می‌کند. (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷:
۲۱۸) او در اشاره به اوضاع آشوب‌زده زمان خود می‌گوید که کسی چنین زمانه عجیبی را به
یاد ندارد:

ز تندباد حوادث نمی توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یا سمنی

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری ... ۱۰۳

ببین در آینه جام نقش بندی غیب که کس به یاد ندارد چنین عجب زمینی
مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

(همان: ۳۶۱)

همچنین، حافظ، در دیوان خویش با بکارگیری اصطلاحاتی چون «آتش زدن خرمن عمر»، «معشوق غارتگر و خونریز»، «یغماگر» و غیره ویژگی‌های حاکمان دوران خویش و پرتلاطم بودن زمانه را بازگو می‌کند. وی، از زمانه خویش، با عناوینی چون «صعب روز» و «پیشانی عالم» یاد می‌کند و می‌گوید آتشی در این خانه است که کاشانه را می‌سوزاند. (همان: ۱۰۵، ۳۵۵) بدین جهت، سینه را «مالامال از درد» تو صیقل کرده و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که انسانیت در این دنیا یافت نمی‌شود و باید دنیایی دیگر و انسانی تازه واجد صفات انسانی ساخت. (همان: ۳۵۶) او همچنین در جایی دیگر از غزلیاتش، خود را اینگونه دلدار می‌دهد که از «انقلاب زمانه» شگفت زده نشود، چراکه روزگار از این رویدادها فراوان به یاد دارد. (همان: ۱۴۶)

کمال الدین خجندی (متوفی ۷۹۲ یا ۸۰۸ق) نیز از ناامنی جامعه خود شکایت کرده و می‌گوید که در هر جانب «شور» و در هر خانه «یغما» است. به همین سبب، «درین شهر ویران اندوه فزای» نباید عمارت کرد. (خجندی، ۱۳۳۷: ۱۰، ۳۹۰) او، همچنین در شعری دیگر در تشریح اوضاع نابسامان زمانه خود می‌گوید:

افتاد دل از پای و نگفتم ز که افتاد فریاد ز شوخی که ملولست ز فریاد
هر خانه که در کوی طرب ساخته بودیم سیلاب غمی آمد و برکند ز بنیاد

(همان: ۱۱۴)

تصویری که سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸ق)، از زادگاه خویش ساوه و پیریشان حالی مردم این دیار ترسیم می‌کند نیز گویای اوضاع نابسامان جامعه ایران در قرن هشتم است. او، از این شهر، با عناوینی چون «خراب‌آباد» و «وحشت‌آباد» یاد می‌کند که دچار تلاطمات سیاسی خشونت بار شده و عامه مردم در رنج به سر می‌برند:

از خراب آباد شهر ساوه کردم عزم جزم

ساعتی میمون به فال سعد و روز اختیار

جمعی از واماندگان موج طوفان بلا
قومی از سرگشته‌گان تیغ ظلم روزگار است
توده توده بی‌کفن اندام‌های نازنین
در میان خاک و گل افتاده همچون خار خوار است
تاج بردند از سر منبر چو دستار از خطیب
طاق برکنند از مسجد، چو قندیل از منار
باغ چون راغش خراب و دشت گشتن چون سراب
زاغ آن را باغبانان و قاز این را بازیار
می‌کند هر شب به جای بلبان فریاد بوم
کالفرار ای عاقلان زین وحشت آباد الفرار

(ساوجی، ۱۳۸۹: ۱۰۴-۱۰۳، ۱۱۲)

خواجوی کرمانی (متوفی ۷۵۲ق) نیز در قصیده‌ای از اقدامات کارگزاران سیاسی وقت به شدت انتقاد، و روزگار محنت‌بار توده مردم را به تصویر می‌کشد:

خلق دیوانه و از محنت دیوان در بند
هر کجا سوخته‌ئی بی‌سر و سامان یابند
به سنان از سر میدان، سر مردان جویند
خوک شکلند و حدیث از خر عیسی رانند
مردم گرسنه دلتنگ شد از بی‌نانی
گردۀ خور به زر از گنبد گردان طلبند^۷
(خواجوی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۳-۲۲)

به همین جهت، همه این شعرا در دیوان‌های خود، حکمرانان وقت را به عدالت و آبادانی دعوت می‌کنند. به طوری که این مسأله، با بسامد بیشتری، در مقایسه با شعرای دوره‌های دیگر (قبل و بعد از دوران مغول) دیده می‌شود.

۷. برتری یافتن افراد دون پایه

یکی از مسائل دیگری که جامعه ایران در قرن هشتم با آن مواجه شد، روی کار آمدن افراد نادان و به حاشیه رفتن نخبگان سیاسی و علمی بود. در مرکز بودن افراد جاهل در این قرن، به طور مستقیم و غیرمستقیم در متون تولید شده این زمان قابل مشاهده است. اشخاصی که درک چندان درستی از اوضاع سیاست و جامعه نداشته و عمدتاً در پی منفعت‌های شخصی خویش بودند؛ افراد فرصت طلبی که در نقش حاکم، وزیر، فرمانده، قاضی، مأمور مالیات و غیره شیره جان مردم را دو شیده و کیسه خود را پر می‌کردند. گسترده شدن ناپهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی در این دوران، ارتباط مستقیمی با این مسأله داشت، زیرا در رأس بودن چنین افرادی، آسیب‌ها و ناپایداری‌های اجتماعی را دوچندان می‌کرد.

شرایط ناپایدار سیاسی روزگار مغول، بر افزایش میزان ناآگاهی مردم تاثیرگذار بود. آنها معمولاً به عمق امور نپرداخته و از ظاهر امر فراتر نمی‌رفتند. به همین جهت، برخی از افراد از این مسأله سوءاستفاده کرده و تنها با گذاشتن دستار و جامه مشایخ و ریش، بدون هیچ دانشی و با پرداخت رشوه بر مناصب شرعی و اداری تکیه می‌زدند. رشیدالدین فضل‌الله در این باره می‌گوید: «در روزگار مغول چنان اتفاق افتاد که بتدریج مردم را معلوم شد که ایشان قضاة و دانشمندان را بمرجرد دستار و دراعه می‌شناسند و قطعا از علم ایشان وقوفی و تمیزی ندارند بدان سبب جهال و سفها دراعه و دستار وقاحت پوشیده بملازمت مغول رفتند و خود را بانواع تملق و خدمت و رشوت نزد ایشان مشهور گردانیدند و قضا و مناصب شرعی بستند و در آن باب یرلیغ حاصل کردند.» (خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ص ۲۳۸؛ خواندمیر، ج ۳، ص ۱۶۰) این نقل قول از رشیدالدین فضل‌الله به خوبی نشان می‌دهد که چگونه زمانه برای روی کار آمدن افراد دون پایه فراهم بوده است. بی‌خردی دست اندرکاران سیاسی از رأس هرم آغاز شده و به صورت سلسله مراتبی به پایین می‌آمد.

ابن یمین (متوفی ۷۶۹ق)، در دو قطعه خود می‌گوید که در زمان او، ارباب فضل در پریشانی و فقر به سر می‌برند، در حالی که افراد نادان «یک ذره غم نمی‌رسد» و در تنعم زندگی می‌کنند. (ابن یمین، بی تا: ۳۹۲؛ همچنین در این باره نگاه کنید به: همان: ۳۳۸) کمال خجندی نیز بیشتر مردم نادان زمان خویش را «گستاخ» توصیف می‌کند که حرمت افراد روشن بین را نگه نمی‌دارند. (خجندی، ۱۳۳۷: ۱۰۷) سیف فرغانی، از بسیاری از گروه‌های اجتماعی نظیر مستوفیان، قاضیان، بازاریان، صوفیان، درویش و غیره که هر یک با حربه‌ای

در پی منفعت‌های شخصی خود بودند، انتقاد می‌کند. او، آنها را اشخاصی «بی‌دین» و «بی‌علم» معرفی می‌کند که دل‌هیچ بیچاره‌ای از آنها آسوده نیست.^{۱۰} به همین دلیل، از اینکه «مردم بی‌عقل» زمام امور را به دست گرفته‌اند، ابراز نارضایتی می‌کند. او، می‌گوید ملک، امروز «از آن کیان است»، و در گذشته «از آن کیان بود». او، در جای دیگر می‌سراید:

اندیرین ایام کآسایش نمی‌یابند انام

حکم بر ارباب علم اهل جهالت می‌کنند

وآنکه را در نفس خیری نیست مشتی بدسرشت

از برای نفع خود بر شر دلالت می‌کنند

وآنکه را در نفس خیری نیست مشتی بدسرشت

از برای نفع خود بر شر دلالت می‌کنند

پیر شد ابلیس بد فرمای و از کار او فتاد

وین شیاطین از برای او وکالت می‌کنند

شب مخسب ای غافل و نیکو نگه دار از عسس

رخت خویش اکنون ک دزدان ایالت می‌کنند

(فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۴۶)

عماد فقیه، هنگام انتقاد از دست اندرکاران زمان خویش می‌گوید که هنر با عیب نزد ایشان «یکسان» است. به همین دلیل، آنها را افرادی «بی‌بصر» می‌داند که بویی از «خرد» نبرده‌اند. (فقیه کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۸ - ۳۷) حافظ نیز فضای محیط پیرامون خود یعنی فارس را «سفله‌پور» می‌داند و از اینکه «همزهی» ندارد، شکایت می‌کند. به زعم حافظ، روزگار زمان وی، زمام امور را به «مردم نادان» می‌دهد که «اهل فضل» در آن به حاشیه رانده می‌شوند.^{۱۱} جلال طبیب شیرازی، دوران خود را دورانی می‌داند که در آن دانش، «جاهلی» و حکمت، «ابلهی» به شمار می‌رود. (طبیب شیرازی، ۱۳۸۹: ۲۸۸) عبید زاکانی نیز در آثارش با زبان طنز، بسیاری از طبقات اجتماعی نظیر خطیبان، واعظان، زاهدان، قاضیان و غیره را مورد انتقاد قرار داده است. برای نمونه او در اشعار خویش در موارد زیادی گروه‌های مذهبی نامبرده را نکوهش کرده و آنها را افرادی «بی‌علم و فرصت طلب» معرفی می‌کند. (نگاه کنید به: زاکانی: پیک فرهنگ، صفحات مختلف دیوان اشعار) همچنین، عبید در رساله تعریفات،

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری ... ۱۰۷

فرد «جاهل» را در زمانه خویش «خوشبخت و توانگر» و فرد «عالم» را «بدبخت و مفلوک» توصیف می‌کند. (زاکانی، کتابفروشی زوار: ص ۳۱۵) جلال عضد نیز می‌گوید که در زمان او جهان بر اهل هنر چون «چشم سوزن» تنگ شد. (عضد، ۱۳۸۹: ۱۹۱) وی، همچنین در جای دیگر از دیوانش، این معضل زمانه را بازگو می‌کند:

هنر امروز در جهان عیب است عیب‌های جهان همه هنر است
هر کجا کاملیست، مفلوک است هر کجا جاهلیست، معتبر است
راست گفتند مردم پیشین «هر چه واپس‌تر است، گنده‌تر است»

(همان: ۱۸۹)

در دیوان بیشتر شعرای قرن هشتم، انتقاد از کارگزاران نادان و سودجو و همچنین سیاه‌نمایی‌ها و دو رویی‌های گروه‌های اجتماعی فراوان است. در این دوران کمتر شاعری را داریم که آنها را سرزنش نکرده و از مفاسد آنها آزرده خاطر نباشد. این گروه‌های اجتماعی که در این دوران دچار رفتارهای انحرافی فراوانی شده بودند، مقبولیت و محبوبیتی در میان افراد روشن‌بین نداشتند.

۸. توصیف پریشانی اوضاع عامه مردم

اوضاع روحی و روانی مردم یک جامعه، در ارتباط مستقیم با مسائل سیاسی و اجتماعی آن است. شادمانی و غمگینی، آرامش و اضطراب همه در ارتباط با اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه است. از آنجایی که احوال جامعه قرن هشتم ایران نامساعد بود، به تبع آن، زندگی اجتماعی مردم نیز تحت تأثیر آن قرار می‌گرفت. در این قرن، میزان امید به آینده مردم پایین بود، زیرا با توجه به شرایط نامساعد سیاسی و اجتماعی، مردم در اکثر اوقات دارای دلهره و نگرانی بودند. بی‌جهت نبود که برخی شعرای این دوره، مرگ را خوشتر از این زندگانی می‌دانستند. اوضاع اخلاقی جامعه نیز در ارتباط با این شرایط، رو به زوال رفته و بسیاری از صفات ناپسند اخلاقی شیوع یافته بود.

به گفته میر حسینی هروی (متوفی ۷۱۸ق)، اندوه و پریشانی جامعه را فرا گرفته و دل کسی در آن «شاد» نیست. به زعم او، تنها راه رهایی از این اوضاع مرگ است:

ما را ز غم زمانه فریاد تا خود دل کیست یک زمان شاد
گفتم به چه حيله وا رهم من زین کهنه‌سرای محنت آباد

گفتند زخویش تا نمیری هرگز نشوی ازین غم آزاد
(میرحسینی هروی، بی‌تا، ص ۷۶)

او حدی مراغهای، در دیوان خویش، همه خلق را «سرگردان، دل مرده و دم رفته» توصیف می‌کند و «غم» را همدم آنها می‌داند. به زعم او، «وفا و کرم» از جامعه رخت بر بسته و بنده‌ای را نمی‌یابد که این صفات را دارا باشد. او، می‌گوید خود نیز از این اوضاع «دلخسته» است و از بهبودی اوضاع ابراز ناامیدی می‌کند. (اوحدی مراغهای، ۱۳۶۲: ۶۰) سیف فرغانی، جامعه را به «گورخانه مردگان» تشبیه می‌کند که در آن کسی در آسایش نیست و همگی در عذابند. او، «زهر اجل» را «شفای جان مظلومان» و «خون جگر» را «غذای روح درویشان» ذکر می‌کند. به زعم وی، تحت این شرایط، مردم از زندگانی سیر گشته، و چون «سگان گر سنه» به جان یکدیگر افتاده‌اند.^{۱۳} به همین جهت، در توضیح اوضاع پریشان مردم می‌گوید که «آب بقا» از روان خلق گریزان بوده و به عکس، «باد فنا» در حال وزیدن است. (همان: ۱۴۴) او، در نهایت، پریشانی حال مردم را به غازان گوشزد و از او طلب کمک می‌کند:

قدوه و عمدۀ شاهان جهان غازان را از پریشانی این ملک بده آگاهی
(همان: ۱۷۲)

همام تبریزی، در دیوانش می‌گوید که از مردم این روزگار نباید انتظار وفا داشت، چون «بوی وفا و عهد» در این روزگار نیست.^{۱۴} لاجل عضد نیز در یکی از قطعاتش اشاره دارد که در زمانه او، کسی «حق کس» را ادا نکرده و به آنچه وعده می‌دهد، وفا نمی‌کند.^{۱۵} عضد، مردم این روزگار را «سرگشته» و اسیر در «چاه بلا» می‌بیند که غیر از «غم و خون دل» چیزی همدم آنان نیست. به همین دلیل، چاره کار را در این «روزگار گندیده»، «سفر» می‌بیند و ماندن را به صلاح نمی‌داند. (عضد، ۱۳۸۹: ۷۶، ۱۹۲)

ابن یمین، در بسیاری از جاهای دیوانش به زوال اخلاقی جامعه اشاره دارد. به زعم وی، خا صیتی که مردم زمان او یافتند، این است که اگر «هزار نیکویی» در قبال آنها انجام شود، باز هم «بجز بدی» از سوی آنها عاید نمی‌شود. به همین دلیل، خود را دلداری می‌دهد که در این «جفای زمانه» تنها نیست. ابن یمین، بخاطر این اوضاع نامساعد جامعه می‌گوید که بر آن گروه که پس از ما، «حکایت کرم از روزگار ما گویند»، باید گریست.^{۱۶} او، همچنین در یکی از رباعیات خود پریشان حالی جامعه را اینگونه تشریح می‌کند:

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری ... ۱۰۹

ما ییم ز جور فلک آینه گون با آه دلی که سنگ ازو گردد خون
روزی به هزار شب به غم می آریم تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

(ابن یمین، بی تا: ۶۹۶)

عبید زاکانی نیز در دیوان خود در تشریح اوضاع روزگارش می گوید که اگر با چشم عقل به آن نظر شود، دیده خواهد شد که برای مردم، زندگی، چیزی جز سختی و ملال در پی نداشته است. به زعم او، خلایق در «امواج فتنه» افتاده اند و امیدی هم به آینده نیست.^{۱۶} وی همچنین در یکی از مقطعات خود می گوید، پریشانی و آشفتگی روزگار، توده مردم را به خود مشغول کرده است:

آنکه گردون فراشت و انجم کرد عقل و روح آفرید و مردم کرد
رشته کاینات در هم بست پس سر رشته در میان گم کرد

(زاکانی، انتشارات کتابفروشی زوار: ۱۰۲)

عمادالدین فقیه کرمانی، به صورت اغراق آمیز - اما نزدیک به واقعیت - می گوید که اگر سراسر جامعه را بگردیم یک نفر را «شاد» نخواهیم یافت و کسی که از «بند غم» آزاد باشد، هنوز زاده نشده است. (فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۹۲) کمال خجندی نیز اشاره دارد که از هر دو جهان قطع امید کرده است و «غم» را همدم همه در این روزگار می داند. (خجندی، ۱۳۳۷: ۹ - ۸) حافظ شیرازی نیز در یکی از رباعی های خود می گوید که از حاصل عمر خود، جز «غم و درد» بهره ای ندارد. (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۴۰۸)

همانطور که اشاره شد، در این مسأله تردیدی نیست که پریشانی عامه مردم و حتی نخبگان که بدنه اصلی جامعه را تشکیل می دادند، نتیجه اوضاع ناامن و خشونت بار نظام سیاسی قرن هشتم بوده است. در آن دوره، توده، تحت احجاف و فشار دستگاه حاکم قرار داشته و بیشترین ضرر را از این وضعیت متحمل شدند. آنها برای فرار از این شرایط، ملجأ و پناهگاه خود را در تصوف و مسالک صوفیانه پیدا کردند. زیرا تصوف موجب می شد از اجتماع کناره گرفته و به دور از رخدادهای سیاسی - نظامی، باقی عمر خود را به سر برند. در واقع، تصوف با آموزه های درونی خود، از جمله زهد و دنیاگریزی، تقدیر گرایی، ریاضت کشی، فقر، صبر، قناعت و رضایت دادن به وضع موجود، برای مردم راه فرار از رنج های اجتماع بود. به همین دلیل، تصوف، در این زمان، قدرتمندتر از همیشه به حیات خود ادامه داد.

متون ادبی قرن هفتم، گسترش اندیشه‌های صوفیانه و کثرت جمعیت آنان در مناطق مختلف ایران را در خود بازتاب می‌دهند. بسیاری از مظاهر تصوف، نظیر فقیه، زاهد، خرقه، خانقاه، تسبیح، سجاده و غیره در این آثار با بسامد بالایی آمده است. برخی نویسندگان نظیر اوحدی مراغه‌ای، عمادالدین فقیه کرمانی و کمال الدین خجندی خانقاه‌دار بوده و در شریعت و طریقت مقام و مرتبه بلندی داشتند، و برخی همچون ناصر بخارایی، سیره عملی شان شباهت زیادی به آنها داشت. (صفا، ج ۳، ۱۳۶۹، ص ۸۳۲، ۹۸۶ — ۹۸۵، ۹۹۸ - ۹۹۵، ۱۱۳۲) حتی منابعی چون *قلندرنامه* که جزء متون منظوم عرفانی محسوب می‌شوند، در این قرن تولید شده‌اند. در این کتاب، شرح و حال یکی از صوفیان، مریدان وی و همچنین نمودهای تصوف بازگو شده است.^۷ با وجود این، همه این متون، به فسادهای اخلاقی شکل گرفته در جریان تصوف نظیر تملق، ریاکاری، تقلید کورکورانه و غیره با دیده انتقاد می‌نگرند. (برای نمونه نگاه کنید به: اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۶۲؛ عضد، ۱۳۸۹؛ عبید زاکانی، بی‌تا؛ بخارایی، ۱۳۵۳؛ حافظ شیرازی، ۱۳۸۷؛ کمال الدین خجندی، ۱۳۳۷)

۹. شکایت از اوضاع زمانه

هرچند شکوائیه‌ها در دوران قبل از مغول هم در شعر فارسی نظیر اشعار مسعود سعد، سنایی، انوری و خاقانی دیده می‌شود،^۸ اما در دوره مغول و به ویژه دوره فترت بعد از انقراض حکومت ایلخانی، به علت تحولات سیاسی خشونت‌بار با بسامد بیشتری به چشم می‌خورد. برای مثال، اگر اشعار شاعران این دوره را با شاعران قرن چهارم و پنجم قمری نظیر فرخی سیستانی، منوچهری دامغانی و عنصری بلخی مقایسه کنیم به خوبی متوجه این تغییر خواهیم شد. شعرای قرن چهارم و پنجم، معمولاً برون‌گرا و به دنبال شادی‌ها و لذات دنیایی هستند، در حالی که شاعران دوره زمانی پژوهش حاضر، درون‌گرا و نالان از زمانه خود هستند و به مشرب‌های صوفیانه پناه می‌برند. آنها معمولاً در کنج عزلت نشسته و امیدوار به گشایشی در آینده هستند. بنابراین، متن‌های تولید شده، به صورت آینه‌وار، زمینه و زمانه خود را بازتاب می‌دهند.^۹ برای نمونه، آثار تولید شده توسط سیف فرغانی، عبید زاکانی، حافظ شیرازی و دیگر شعرای این دوره، واقعیات فضا و جهان زیست خود را منعکس می‌کنند. در واقع، شرایط سیاسی — اجتماعی را می‌توان زیرساخت، و متون تولید شده در دل آنها را می‌توان روساخت دانست که در پیوند ناگسستنی با هم هستند.^{۱۰} بی‌جهت نیست که خواجه شیراز می‌گوید:

مکن درین چمن سرزنش به خودرویی چنان که پرورش می‌دهند، می‌رویم
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۰۰)

بنابراین، اگر ویژگی مشترک متون منظوم تولید شده در قرن هشتم برشمرده شود، شکایت از شرایط جامعه یکی از مهمترین آنهاست. آنان مستقیم یا غیرمستقیم از وضع زمانه و آشوب‌های سیاسی — اجتماعی شکوه داشتند و خواهان پایان یافتن این وضعیت بودند. برای مثال، جلال عضد (شاعر نیمه اول قرن هشتم)، در دیوان خویش می‌سراید:

به جز شکایتم از روزگار حاصل نیست تبارک الله! ازین سعی‌های نامشکور
اگر شکایت دور قمر نویسم من به صد قران نشود صد یکی از آن مستور
(عضد، ۱۳۸۹: ۲۳ - ۲۲)

بسیاری از شاعران، جامعه خود را با عناوینی چون «سخت بی‌بنیاد»، «خراب‌آباد»، «زمانه ستمگر»، «روزگار گندیده»، «گرگ پیر»، «دهر ناجوانمرد»، «روزگار بدخو»، «دریای خونخوار ستمگر»، و غیره توصیف می‌کردند و آرزو می‌کردند در چنین زمانه‌ای زاده نمی‌شدند. (عضد، ۱۳۸۹: ۸۷) یا جهان را همانند «زند» یا «ظلمت‌خانه»^۱ تشبیه می‌کردند که آه از فغان آنان برآورده بود. همام تبریزی، در کتاب صحبت‌نامه می‌گوید زمانه با هیچکس «مهربان» نیست و هیچکس را «شاد» نمی‌خواهد. (تبریزی، ۱۳۵۱: ۲۷۶) میرحسینی هروی، قسمتی از *طرب المجالس* خود را به «مذمت دنیا» اختصاص داده و آن را به «سگی» تشبیه می‌کند که در حال دریدن انسان‌ها است. (میرحسینی هروی، بی‌تا، ص ۷۶)

عبید زاکانی، در رساله *تعریفات* خود «دنیا» را جایی که «هیچ آفریده در وی نیاساید»، تعریف می‌کند و «عاقل» را کسی می‌داند که «به دنیا و اهل او نپردازد». (زاکانی، بی‌تا، کتابفروشی زوار: ۳۱۳) عمادالدین فقیه کرمانی، برای تشریح احوال زمانه خویش، تعبیر «خون خوردن از سیه کاسه فلک» را به کار می‌برد که تنها مدت کوتاهی در آن مهمان است و در نهایت به دیار باقی خواهد شتافت. (فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۲۲۱) به همین خاطر است که او و امثال او، گرایش‌های عرفانی پیدا کرده و دنیا را «ظلمت سرای تنگ ویران» توصیف می‌کنند. (همان: ۳۸) حافظ نیز دنیای پیرامون خود را مکانی می‌داند که آرزوهای انسان در آن «سست و لرزان» است و بنیاد عمر را «بر باد» می‌بیند. آنگاه صراحتاً نیز در بسیاری از جاهای دیوان خود از وضع موجود شکایت و از اینکه در چنین زمانه‌ای متولد شده اظهار

ناراحتی می‌کند. (بخارائی: ۱۳۵۳: ۵۲ و ۱۳۹) سیف فرغانی نیز در قصیده‌ای سوزناک از اینکه در چنین زمانه‌ای چشم به جهان گشود، احساس ناراحتی می‌کند:
در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود که آمدن من به سوی ملک جهان بود؟!
(فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۴۴)

سیف، جدای از اینکه دنیا را با عناوینی منفی چون «گو سپند» و «خاکدان تیره» توصیف می‌کند، آن را مکانی می‌داند که در آن کسی احساس ناراحتی نداشته و پر از «عذاب» است. به همین علت، زندگان آن در حسرت حال «مردگان» هستند. (همان: ۲۱۹ — ۲۱۸، همچنین نگاه کنید به همان: ۱۰، ۱۱۷، ۱۹۷) سیف، در جایی دیگر از اثر خویش نیز در نکوهش این جهان که نشان دهنده اوضاع ناپایدار سیاسی - اجتماعی است، چنین می‌سراید:

ملک دنیا و مردمان در وی	گور خانه است و مردگان در وی
نیست بستان تو مباش در او	هست زندان تو ممان در وی
هرکرا دل در او قرار گرفت	گرچه زنده است نیست جان در وی
خاک دنیاست چون و حل، ز نهار	مرکب خویش تن مران در وی

(همان: ۲۴۱ - ۲۴۰)

۱۰. باده نوشی

یکی ویژگی‌های قرن هشتم، گرایش به باده نوشی است. شعرای این زمان، برای فرار از اوضاع پریشان جامعه، پناه بردن به می را توصیه می‌کردند. می، به واسطه مستی بخشی، سبب تسکین و فراموش کردن غم‌های اجتماع می‌شد. به عبارت دیگر، با باده نوشی و مستی، شخص فتنه‌های زمان را به فراموشی سپرده و در بی‌خبری نسبت به اوضاع جامعه به سر می‌برد. برای نمونه، جلال عضد، برای رهایی از آشفتگی‌های جامعه، «مستی» را بر «هوشیاری» ترجیح می‌دهد. بنابراین، او، برای دست شستن از «غم زمانه» از «ساقی بی‌غم» «می» طلب می‌کند و «مصلحت» خود را در «نوشیدن شراب» می‌بیند. وی، در نهایت، به خود دلداری می‌دهد که زمانه اینگونه است و باید «می» خورده و «اندوه بیهوده» نخورد.
(عضد، ۱۳۸۹: ۱۴، ۲۱، ۵۴، ۷۹، ۱۵۸)

حافظ شیرازی نیز از «آفات» زمانه خود، پناه به «میخانه» می‌برد، زیرا معتقد است هر که به میخانه رفت، «بی‌خبر» بیرون آمد:

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری ... ۱۱۳

غفلت حافظ در این سراج عجب نیست هر که به میخانه رفت بی خبر آید
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

فتنه می بارد از این سقف مقرنس برخیز تا به میخانه پناه از همه آفات بریم
(همان: ۲۹۷)

غم زمانه که هیچش کران نمی بینم دواش جز می چون ارغوان نمی بینم
(همان: ۲۸۸)

حافظ، همچنین در برابر «زهدفروشی» و «ریاکاری» مردم زمان خود که بسیار در آن دوران گسترده بود، نوشیدن شراب را ترجیح می دهد. او که از زهد خشک و دورویی مردم، رنجیده خاطر بود، برای دوری از آنها، چاره را در میگساری می بیند و معتقد است با این کار از اهل جهان «پاک دلی» گزیده و خود را از رنگ و ریا شسته است. وی، بارها در دیوان خود می و میخانه را در برابر زاهد و خانقاه قرار می دهد.^۴ شاید حافظ و اندیشمندانی چون او، برای فرار از رنج اجتماع، چاره ای جز پناه بردن به می، نداشتند. خود حافظ در شعری می گوید «حیف باشد دل دانا که مشوش باشد» و غم این دنیای بی ارزش را بخورد و بنابراین، باید «باده» بنوشد. به زعم وی، از جام شراب باید استفاده کرد، زیرا اوضاع زمانه بر وفق مراد نیست. یا در جایی دیگر نیز اشاره می کند که برای ایمن شدن از «مکر آسمان» باید «می»، نوشید. همچنین، در جایی دیگر از دیوانش می گوید که به رغم اینکه از «جور گردون» رنجیده خاطر است، اما «با پناه بردن به باده، آسایش خواهد یافت.»^۵ به عقیده حافظ، از آنجا که زمانه ناپایدار است و امیدی به آینده نیست، باید فرصت را مغتنم شمرد و به عیش و عشرت پرداخت. (همان: ۱۲۷، ۲۸۲)

خواجه کرمانی، در شعری می گوید برای اینکه از گردش زمانه «بی خبر» باشد، «شراب» خواهد نوشید.^۶ تعبیر زاکانی نیز معتقد است، اگر کسی می خواهد در عمر خود «مرصع» باشد، باید همیشه «مست و بنگی» باشد. به همین جهت، می گوید روز و شب باید در جستجوی «خانه می فروش» باشد.^۷ زاکانی: کتابفروشی زوار، ص ۵۸ — ۵۶) او، در جایی دیگر نیز اذعان می دارد از دست حوادث «روزگار محنت زای» تنها از طریق «ساغر» می توان رهایی یافت. بنابراین، با «باده مغانه» خوردن، از «غصه زمانه» به دور است.^۸ گمخال خجندی نیز معتقد است که زمان حادثه و وزیدن «باد فتنه» باید به «می» پناه برد. (خجندی، ۱۳۳۷: ۱۰۶) به زعم ناصر بخارائی نیز در این روزگار که دلها از «غم» کباب است، محرم و

همدمی بهتر از «پیاله و شراب» نیست. (بخارائی، ۱۳۵۳: ۲۴۶) به همین دلیل، مضمون بخش زیادی از دیوان‌های شعرای این دوره خمیریات است.

۱.۱ نتیجه‌گیری

قرن هشتم هجر قمری، دوران تشدید سیر قهقرایی جامعه ایران در عرصه‌های مختلف (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی) نسبت به گذشته است. حکومت‌های بدوی و کوچ‌نشین که در این دوران بر نظام سیاسی حاکم بودند، فاقد خرد سیاسی بوده، و جامعه را به شرایط در حال تغییری گرفتار کردند. در این دوران، ذهنیت و خصلت مغولی در جامعه ایران سیطره یافته بود، به طوری تغییرات پی در پی سیاسی، هرج و مرج، ناامنی، آشفتگی و آسیب‌های اجتماعی، نشانه‌های این وضعیت بود که زندگی عادی توده مردم را ناسالم کرده بود که در بررسی آثار منظوم به آن پرداخته شد. بیشتر اقشار ساکن در جامعه ایران در این قرن، گرفتار ناهنجاری‌های اجتماعی شده بودند. به عبارت دیگر، الگوهای اخلاقی و قواعد رفتار جمعی متداول در میان ایرانیان در دوره زمانی موردنظر دستخوش تغییر شد، زیرا اخلاق و هنجارها رابطه تنگاتنگی با اوضاع سیاسی جامعه دارند. در این ادوار، اوضاع روحی و اخلاقی مردم نامساعد شد و ارزش‌های والای اخلاقی رو به تنزل رفت. در واقع، اخلاق و رفتار اجتماعی ایرانیان در این زمان تا حدودی از حالت بهنجاری خارج و رو به نابهنجاری رفت و ارزش‌های متعالی اخلاقی وجود نداشت. ریاکاری، فساد، فحشا، فقر، دزدی، رشوه‌خواری و غیره در این دوران، ناشی از همین اضمحلال سیاسی-اجتماعی بودند.

شاعران قرن هشتم، شرایط ناپایدار اجتماعی ایران را در آثار خود بازتاب داده‌اند. آنها از بالا بودن دامنه خشونت و ناامنی در جامعه انتقاد کرده و کارگزاران سیاسی وقت را مخاطب قرار می‌دهند. به زعم آنها، در این دوران، عده‌ای از افراد نادان و بی‌درایت، بر نظام سیاسی حاکم هستند که در بالا رفتن نابهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی تاثیر زیادی دارند. علاوه بر این، شعرای این قرن، اوضاع پریشان‌عامه مردم را در آثار خویش بازتاب داده و از حاکم شدن چنین وضعی در جامعه، شکایت می‌کنند. به گفته آنها، «غم» همدم مردم این زمان بوده و دل کسی «شاد» نیست. بنابراین، زندگی، نتیجه‌ای جز ملال برای آنها نداشته است. به همین جهت، آنها، برای بی‌خبری از این شرایط، نوشیدن می را تشویق می‌کردند. همچنین،

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری ... ۱۱۵

تحت تاثیر این شرایط، در دیوان شعرای این دوره، دنیاگریزی، اندیشه‌های صوفیانه، ارادت به پیر و غیره نیز فراوان است.

کتاب‌نامه

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۴۸). *تحریر تاریخ و صاف*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اوحدی مراغه‌ای، رکن الدین (۱۳۶۲). *دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای*. به کوشش امیراحمد اشرفی. تهران: پیشرو.
- بخارانی، ناصر (۱۳۵۳). *دیوان اشعار ناصر بخارانی (از سخنوران قرن هشتم هجری)*. به کوشش مهدی درخشان. بی‌جا: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- تبریزی، همام (۱۳۵۱). *دیوان همام تبریزی*. به کوشش رشید عیوضی. تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۷۵). *جغرافیای حافظ ابرو*. به کوشش صادق سجادی. تهران: میراث مکتوب.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰). *زبده التواریخ حافظ ابرو*. به تصحیح سید کمال حاج سید جوادی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ شیرازی، لسان الغیب (۱۳۸۷). *دیوان حافظ*. به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی. تهران: اساطیر.
- حسینی، عطاءالله (۱۳۹۴). *ادبیات تاریخ‌نگار: خداوندان و مردمان*. تهران: آبادبوم.
- خجندی، کمال الدین مسعود (۱۳۳۷). *دیوان کمال الدین مسعود خجندی*. به تصحیح عزیز دولت آبادی. تهران: کتابفروشی تهران.
- خوافی، فصیح (بی‌تا). *مجمعل فصیحی*، به تصحیح محمود فرخ. مشهد: کتابفروشی باستان.
- خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۳۳). *تاریخ حبیب السیر*. ج ۳. تهران: کتابخانه خیام.
- زاکانی، عبید (بی‌تا). *کلیات عبید زاکانی (شامل قصاید، غزلیات، رسایل، لطایف و داستان موش و گربه)*، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی. تهران: پیک فرهنگ.
- زاکانی، عبید (بی‌تا). *کلیات عبید زاکانی (شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و مثنویات)*. تهران: کتابفروشی زوار.
- ساوجی، سلمان (۱۳۸۹). *کلیات سلمان ساوجی*. به تصحیح عباس وفایی. تهران: سخن.
- ستوده، هدایت الله (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*. تهران: آوای نور.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳). مجمع‌الانساب. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- طیب شیرازی، جلال (۱۳۸۹). دیوان جلال طیب شیرازی. به کوشش نصرالله پورجوادی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- عضد، جلال (۱۳۸۹). دیوان عضد (سراینده ناشناخته سدهٔ ۱۴ق). به تصحیح علیرضا قوجه‌زاده. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- فارسی، خطیب (۱۳۶۲). قلندرنامه. به تصحیح حمید زرکوب. تهران: توس.
- فرغانی، سیف‌الدین محمد (۱۳۶۴). دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی. به کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: فردوسی.
- فریومدی، ابن یمین (بی‌تا). دیوان اشعار ابن یمین فریومدی. به تصحیح حسینعلی باستانی‌راد. بی‌جا: کتابخانه سنایی.
- فقیه کرمانی، عمادالدین (۱۳۴۸). دیوان عمادالدین فقیه کرمانی. به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ. تهران: بی‌نا.
- فقیه کرمانی، عمادالدین (۱۳۷۴). طریقت‌نامه. به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ. تهران: اساطیر.
- کبکی، محمود (۱۳۶۴). تاریخ آل مظفر. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- کرمانی، خواجو (۱۳۶۹). دیوان اشعار خواجو کرمانی. به تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: پاژنگ.
- میرحسینی هروی (بی‌تا). طرب‌المجالس. به کوشش سیدعلیرضا مجتهدزاده. مشهد: کتابفروشی باستان. و حیدرآباد، فریدون (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی. تهران: سمت.
- هروی، سیف‌بن محمد (۱۳۸۳). تاریخ‌نامه هرات. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: اساطیر.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۵۸). تاریخ مبارک‌غازانی. به کوشش کارل یان. بی‌جا: اوقاف گیب.

پی‌نوشت‌ها

^۱ شاعر همانند مورخ واقعیات زندگی اجتماعی را در اثر خود انعکاس می‌دهد، مثنی «مادهٔ زبان را چنان ورز می‌دهد و در جامهٔ آرایه‌های گوناگون به صورت دلخواه جلوه‌گر می‌سازد که گویی خالق پدیده‌ای نوین است و خود در آن پنهان، تا مقصودی را برآورد.» برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید به: (حسنی، ۱۳۹۴: ۱۹ - ۹).

^۲ برای نمونه نگاه کنید به: آیتی، ۱۳۴۸: ۳۶۳؛ حافظ ابرو، ج ۲، ۱۳۷۵: ص ۲۰۲؛ کبکی، ۱۳۶۴: ۴۶، ۷۱؛ خوانی، بی‌تا: ۲۱، ۲۵، ۲۲۷؛ هروی، ۱۳۸۳: ۶۰۲، ۶۰۳، ۷۶۰؛ سمرقندی، ج ۱ (دفتر اول)، ص ۱۵۹، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۴۶، ۲۵۹

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری ... ۱۱۷

۳ این جهان بر مثال مرداریست / اوفتاده بسی سگان در وی
آدمی زاده چون خورد چیزی / که سگان را دهان بود در وی
گوشتی لاغرست و چندین سگ / زده چون گربه ناخنان در وی
عدل را ساق لاغرست ولیک / ظلم را فربه‌ست ران در وی
عرصه ملک پر ز دیو شدست / نیست از آدمی نشان در وی
جمله از بهر لقمه یی چو سگان / دشمنانند دوستان در وی
شد بدی عام آن چنان که دمی / نیک بودن نمی‌توان در وی
زندگانی عذاب و غیر از مرگ / زنده را راحتی بدان در وی

(فرغانی، ۱۳۶۴: ۲۴۱ - ۲۴۰؛ همچنین نگاه کنید به: ص ۲۰۱)

همچنین در این شعر:

بین در نان خلق این کزدمان را / چو اندر گوشت کرمان اوفتاده
عوانان اندرو گویی سگانند / به سال قحط در نان اوفتاده
همه در آرزوی مال و جاهند / به چاه اندر چو کوران اوفتاده
ز دست و پای این گردن‌زان است / سراسر ملک ویران اوفتاده
(همان: ۱۲۰ - ۱۱۸)

۴ همچنین:

درین شوربختی به جز عیش تلخ / ازین ترش رویان نخواهیم یافت
درین چهارسو آنچه مردم خرنند / به غیر از غم ارزان نخواهیم یافت
به دردی که داریم از اهل عصر / بمیریم و درمان نخواهیم یافت
بگو سیف فرغانی و ختم کن / درین دور احسان نخواهیم یافت
(همان: ص ۱۹۹ - ۱۹۸)

۵ جان‌ها در آتشند که چنان همی رود / سیلاب خون ز دیده گریان همی رود
صحرا و شهر فتنه و غوغای مردم است / تا خود چه داوراست که سلطان همی رود
امیدوار باش درین حال ای همام / که این جور روزگار به پایان همی رود

(تبریزی، ۱۳۵۱: ۹۹)

۶ برای نمونه نگاه کنید به: همان، ص ۹۸، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۵۹

۷ به همین دلیل، در این جامعه فاصله زیادی بین اقلیت غنی و اکثریت فقیر ایجاد شده بود. اغنیا به هر شکلی که می‌دانستند خود را غنی‌تر می‌ساختند، در حالی که فقرا روز به روز فقیرتر می‌شدند. سیف در یکی از اشعار خود به خوبی ذکر می‌کند که «خداوندان مال و نگهبانان زر همانند مسکینان خرقه پوشیده و همچون گدایان طلب لقمه می‌کنند.» (فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۸۱) حافظ نیز در برخی از جاهای دیوان خویش به این شکاف اشاره می‌کند. او در اشعاری پندآمیز به توانگران خاطر نشان می‌سازد که «نخوت» را از سر دور کرده و دل درویشان را به دست آورند، زیرا «مخزن زر و گنج درم باقی نخواهد ماند.» (حافظ، ۱۳۸۷: ۱۲۰، ۱۹۱) او همچنین در حمایت و منزلت بخشیدن به فقرا می‌گوید:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار / کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی / کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری
(همان: ۱۲۱، ۳۴۳)

^۸ (نگاه کنید به: فرغانی، ص ۱۳ - ۱۱).

^۹ مردم بی عقل و دین گرفته ولایت / حال بره چون بود چو گرگ شبان بود
بنگر و امروز بین کز آن کیانست / ملک که دی و پریر از آن کیان بود
(فرغانی، ۱۳۶۴: ص ۱۴۴).

^{۱۰} آب و هوای فارس عجب سفله‌پرور است / کو هم‌رهی که خیمه از این خاک برکنم
(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۷۹). فلک به مردم نادان دهد زمام مراد / تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس
(همان: ۲۳۷).

^{۱۱} برای نمونه نگاه کنید به: فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۷۵

^{۱۲} نگاه کنید به: فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۸۱، ۲۱۹ - ۲۱۸، ۲۴۰

^{۱۳} ز انبای روزگار امید وفا مدار / بوی وفا و عهد چون در روزگار نیست
(تبریزی، ۱۳۵۱: ۵۳).

^{۱۴} امیدم از در اینان خیال باطل بود / درین زمانه کسی حق کس ادا نکند
کسی که قاعده روزگار پیش گرفت / به آنچه وعده دهد مطلقا وفا نکند
(عضد، ۱۳۸۹: ۱۹۷).

^{۱۵} ای دل ز غم منال که از گردش زمان / تنها تو نیستی به جفای زمانه خاص
خاصیتی است مردم این روزگار را / نتوان به هیچ روی شدن منکر خواص
گر فی المثل هزار نکوئی کنی به خلق / ز یشان بجز بدی نتوان یافتن فصاص
(ابن یمن، بی تا: ۴۴۴)

بران گروه بیاید گریست کز پس ما / حکایت کرم از روزگار ما گویند
(همان: ۳۷۸)

^{۱۶} حاصل زندگی ما جز وبال نیست / وز روزگار بهره به جز از ملال نیست
در وضع روزگار نظر کن به چشم عقل / احوال کس مه‌رس که جای سوال نیست
در موج فتنه ای که خلاق افتاده اند / فریادرس بجز کرم ذوالجلال نیست
از غم چنان برست دل ما که بعد از این / در وی به هیچ وجه طرب را مجال نیست
درویشی و غریبی و زحمت ز حد گذشت / وین بیش ای عبید مرا احتمال نیست
(زاکانی، انتشارات بیک فرهنگ: ۲۱۲ - ۲۱۱).

^{۱۷} نگاه کنید به: خطیب فارسی، ۱۳۶۲

^{۱۸} در دوران این شاعران نیز به علت مهاجرت و هجوم اقوام صحراگرد، اوضاع ایران دچار ناآرامی نسبی بود.

نمودهای ناپایداری اجتماعی در ایران در قرن هشتم هجری قمری ... ۱۱۹

^{۱۹} چرا اثری مثل شاهنامه در قرن چهارم پدید می‌آید؟ جدای از آفرینشگری فردوسی، زمانه او در تولید شاهنامه اثرگذار نیست؟ در واقع، محیط طبیعی یا به عبارت بهتر مسائل سیاسی - اجتماعی، مجموعه جریان‌های ذهنی شاعر را شکل می‌دهد.

^{۲۰} (برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید به: ستوده، ۱۳۷۸؛ وحید: ۱۳۹۰).

^{۲۱} (نگاه کنید به: عضد، ۱۳۸۹: ۸۷، ۱۲۰، ۱۹۲؛ حافظ، ۱۳۸۷: ۳۸۲؛ زاکانی، بی‌تا، کتابفروشی زوار: ۵۸ - ۵۶؛ خطیب فارسی، ۱۳۶۲: ۱۰۰)

^{۲۲} بیا که قصر امل سخت سست بنیادست / بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

^{۲۳} گل و لای.

^{۲۴} می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب / بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند (ص ۱۹۹)
جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم / یعنی از اهل جهان پاک دلی بگزینم (ص ۲۸۶)
گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیب است / مکنم عیب کزو رنگ و ریا می‌شویم (ص ۳۰۰)
باده نوشی که در او روی و ریایی نبود / بهتر از زهدفروشی که در او روی و ریاست (ص ۱۰۶)
ز زهد خشک ملولیم بیار باده ناب / که بوی باده مدامم دماغ تر دارد (ص ۱۵۴)
می صوفی افکن کجا می‌فروشد / که در تلبم از دست زهد ریایی (ص ۳۷۰)
^{۲۵} غم دنیای دنی چند خوری باده بخور / حیف باشد دل دانا که مشوش باشد (ص ۱۸۱)
بیاور می که توان شد ز مکر آسمان ایمن / به لعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش (ص ۲۴۱)
ز آفتاب قلع ارتفاع عیش بگیر / چراکه طالع وقت آنچنان نمی‌بینم (ص ۲۸۸)
ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی / که رنج خاطر از جور گردون است (ص ۱۲۲)
^{۲۶} در گردش آر جام طرب تا مرا دمی / از گردش زمانه کند بی‌خبر شراب
(کرمانی، ۱۳۶۹: ۳۷۷).

^{۲۷} ور عمر عزیز خود مرصع خواهی / باید که همیشه مست و بنگی باشی
روز و شب گرد شهر می‌پوئیم / خانه می‌فروش می‌جوئیم
(زاکانی، انتارات کتابفروشی زوار، ص ۵۸ - ۵۶).

^{۲۸} به دست گیری ساغر خلاص شاید یافت / ز وهم جور زمین گرد آسمان پیمای
به پایمردی گلگونه می‌توان رستن / ز دست حادثه روزگار محنت زای
(زاکانی، کتابفروشی زوار: ۴۸).

با مغان باده مغانه خوریم / تا به کی غصه زمانه خوریم

(زاکانی، کتابفروشی زوار: ۵۸ - ۵۶)